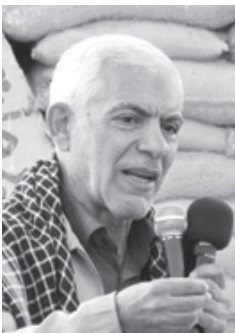


پیام شهدا

روایت امیر سرتیپ دوم غلامحسین دربندی

در یادمان عملیاتی کربلای ۵

تهیه و تنظیم: محمدجواد اکبرپور بازرگانی*

شناسنامه روایت	
	الف) مشخصات راوی نام و نام خانوادگی: امیر سرتیپ دوم غلامحسین دربندی راوی رزمنده ارتشی از هیئت معارف ارتش
	ب) زمان و مکان روایتگری یکشنبه، ۱۳۹۳/۱۲/۲۴ ضلع شمالی یادمان شلمچه
	ج) مشخصات کاروان بسیج دانشجویی سپاه گلستان تعداد افراد کاروان: تقریباً ۳۰۰ الی ۳۵۰ نفر

مقدمه

ارزش و منزلت زمین شلمچه است؛ بخش دوم، درباره موقعیت جغرافیایی شلمچه؛ بخش سوم، در خصوص چرایی بازدید شلمچه و تفاوت جنگ هشت ساله با سایر جنگ‌ها؛ بخش چهارم درباره شباهت جنگ ما با نبرد امام حسین^(ع) در روز عاشورا و پیام‌های آن؛ و در نهایت، وضعیت دشمن در تهاجم به شلمچه در ابتدای جنگ به صورت اجمالی بیان شده است. در متن پیش‌رو ذیل تیتر مباحث عملیاتی و تیتر مباحث حماسی، روایت مزبور ارزیابی شده است.

کاروان بسیج دانشجویی استان گلستان در مسیر بازدید خود از یادمان‌های مناطق عملیاتی، عصر یکشنبه ۲۴ اسفند ۱۳۹۳ وارد یادمان شلمچه شد و متن پیش‌ور متن روایت امیر دربندی از راویان رزمنده و عضو هیئت معارف جنگ ارتش و شورای مرکزی راهیان نور می‌باشد در این روایت روح حماسی بر جنبه‌های عملیاتی آن غلبه دارد و این روای روایت خود را در شش بخش عرضه کرده است: بخش اول، در مورد

* کارشناسی ارشد علوم سیاسی و کارشناس گروه مطالعات نظامی مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس

متن روایت

ارزش و منزلت زمین شلمچه

«بسم الله الرحمن الرحيم. قرائت دعای فرج. برای سلامتی وجود امام زمان صلواتی ختم کنید. [صلوات حضاراً]

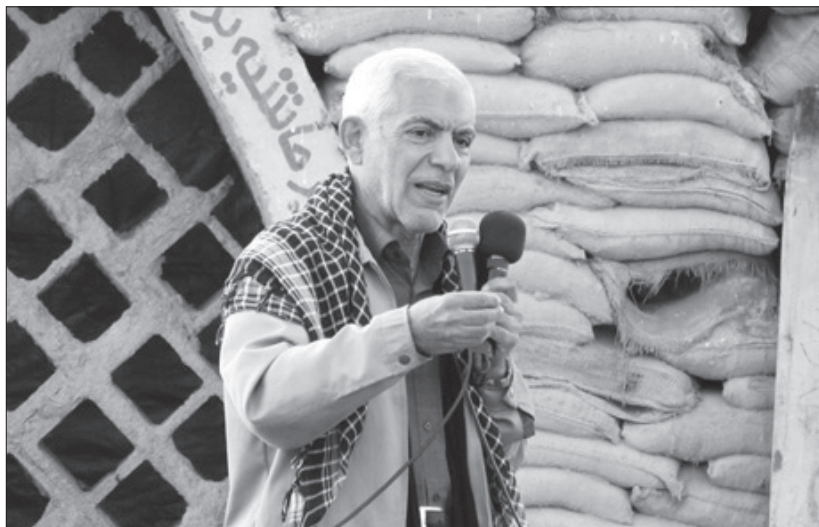
گفت: سرزمین نینوا یادش بخیر، سرزمین نینوا یادش بخیر، کربلای جبهه‌ها یادش بخیر، سنگر خوب و قشنگی داشتیم، روی دوش خود تفنگی داشتیم، یاد آن روزی که در خمپاره‌ها، جمع می‌کردیم چی‌ها را پاره پاره‌ها.

سلام علیکم. بفرمایید. ببخشید حالا شاید موقعیت خوبی نباشد. ما تلاش کردیم که خورشید در چشم شما نباشد. علمای ما به ما یاد دادند این فن سخنرانی را که مخاطب در آفتاب بنشیند. فکر کردم جمعیت کمتر از این هست و این سایه شامل همه زوار می‌شود. به این دلیل از عزیزان عذرخواهی می‌کنم اگر آفتاب هست، اما تا چند دقیقه دیگر سایه می‌شود. اما عیبی ندارد، اینجا زیر آفتاب، بدن‌های زیادی مانده بود که همه‌اش کبود شده بود، جزغاله شده بود، سیاه شده بود، یک جمله‌ای را مقام معظم رهبری فرمودند این را آنجا نوشته‌اند در آن جایگاه سبزرنگ؛ جایگاهی که آقا تشریف آوردند اینجا و صحبت کردند. یک جمله زیبایی آنجا فرمودند، خوب دقت کنید. جمله خیلی عجیبی است. باهمین جمله اصلاً متوجه می‌شوید که کجا آمده‌اید. مقام معظم رهبری ولی‌امر مسلمین اینجا فرمودند: "در شلمچه ملائکه آسمان به زمین می‌آیند، بال‌های خودشان را به این خاک متبرک می‌کنند و به آسمان برمی‌گردند." علما و بزرگان ما برای ما در روایت کربلا می‌گویند اینجا هر روز ملائکه به زمین می‌آیند و زیارت قبر مطهر حضرت سیدالشهدا^(ع) می‌کنند. راستی تابه‌حال بدن‌ها و پیکرهای تفحص‌شده را دیده‌اید؟ پیکر شهدای گمنام را که در دانشگاه‌ایتان آوردند، در شهرها آوردند، داخل محله‌های ایتان آوردند، دیدید؟ باز کرده‌اید تابه‌حال آن را ببینید؟ باز می‌کنید یک مشت استخوان

شکسته است، خرد شده است [گریه نرم حضاراً] نگاه می‌کنی به این جمجمه، به این دست و بازو، به این استخوان‌های سینه، پس اینها گوشتشان، قلبشان، چشمشان، خونشان، پوستشان، اعضا و جوارح بدنشان، آن چشم‌های نافذشان که تا اعماق این دشت را نگاه می‌کردند، دشمن را شناسایی می‌کردند و مورد هدف قرار می‌دادند، آن دل‌های دریایی‌شان که تانک به آن عظمت [را منهدم می‌کرد، کجاست؟] حالا اینجا یک دانه نفربر [گذاشته‌اند]، شما تانک می‌بینید [در نظرتان] یک هیولای آهنی است. همین الآن که گذاشتند، شما می‌خواهید نزدیک بروید یک مقدار با ترس و وحشت می‌روید. دارد غرش می‌کند، تیراندازی می‌کند، توپش می‌زند، تیربارش می‌زند؛ نارنجک به خودش می‌بندد آن‌هم چه کسی؟ یک جوان سیزده‌ساله در خرمشهر، آن‌هم در همین شلمچه تا برود زیر این هیولای تانک. این دل‌های دریایی کجا رفتند؟ همه‌اش در این زمین با این خاک آمیخته شده است. این است که می‌گویند وقتی می‌آید منطقه عملیاتی، در پیشانی منطقه عملیاتی نوشته‌اند با وضو وارد شوید. خاک اینجا به خون شهدا آغشته است. در ایام آغاز سال جدید که ایام فاطمیه هم هست، عجب قسمت و روزی نصیبتان شده است. چه جای خوبی آمدید؟ بعضی‌ها شاید بار چندمشان باشد، ولی خیلی‌ها بار اولشان است.

موقعیت جغرافیایی شلمچه

من هم فقط یک توضیح در مورد منطقه بدهم، بعد ان‌شاءالله موقع غروب هم هست، غروب خورشید را نگاه کنید. در این غروب خورشید، رزمندگان ما اسلحه به دست می‌گرفتند، به دشمن می‌تاختند. من می‌خواهم بگویم آهای خورشید شلمچه، تو هم شاهد باش که این خواهرها در این آخر سالی آمدند. آمدند با این شهدا، با این جانبازها و آزادگان ما [بعیت بیندند]؛ چون اینجا فقط از شهدا می‌گویند؛ از این جانبازهای عزیز که بینمان هستند، در شهرمان هستند، در همسایگی ما



روایت امیر دربندی در یادمان شلمچه - اسفند ۱۳۹۳

نشسته‌اید، نقطه صفر مرزی است. اینها سیم‌خاردار مرزی است روبه‌رویتان. آن قسمت، پاسگاه مرزی است. آن پرچم عراق است و این پرچم ایران. بعد که بلند شدید، بروید بالای این تپه؛ آن جایی که جمع شده‌اند بالای تپه نشسته‌اند، اگر مسئولان محترم فرصت بدهند تا موقع نماز بروید آنجا را نگاه کنید. یک مقدار آن طرف‌تر آن پرچم عراق و ایران، مرزی است که باز هست. بگویم دل‌ها بلرزد، آنجا عاشقان و دل‌سوخته‌های ابی‌عبدالله، مسافران کربلا، از آنجا خارج می‌شوند. من خودم که می‌خواستم از آنجا عبور کنم گفتم السلام علیک یا انصار دین الله. اجازه گرفتیم از این شهدا. آنها خیلی دلشان می‌خواست از اینجا بروند، عبور کنند و به زیارت برسند، اما نتوانستند. اسباب زیارت من و شما را فراهم کردند و اینجا که آمدید نقطه صفر مرزی است، یعنی چی؟ یعنی الان شما خواهرهای محترم در کمال امنیت، در کمال آسایش - پذیرایی هم شدید - تا اینجا؛ نقطه صفر مرزی کشور آمدید. آن دشمنی که آمده بود، اینجا را هم گرفته بود، آن طرف‌تر را هم گرفته بود. بخش‌هایی از ۵ استان ما را هم گرفته بود. عربده می‌کشید. امروز کشورش زیر چکمه‌های امریکایی‌ها، انگلیسی‌ها و یهودی‌های

هستند، در محل کارمان هستند، در فامیل‌مان هستند، هنوز دارند نفس می‌کشند کسی یادی نمی‌کند. از این آزادگانی که آن قدر شکنجه‌ها را تحمل کردند، کسی یادی نمی‌کند. من می‌خواهم بگویم آهای خورشید شلمچه، شاهد باش این خواهرها از راه دور، از استان گلستان، از جاهای دیگر، از سیستان و بلوچستان آمدند؛ امروز در اروند دیدم از سیستان و بلوچستان، از قشم آمده بودند، آمدند اینجا و با شما بیعت بستند. چه بیعتی می‌خواهیم ببندیم؟ می‌خواهیم [بیعت] ببندیم که ما نبودیم آن روز [شما را] پشتیبانی کنیم، کمک کنیم؛ چون خواهرها خیلی کمک کردند، اما امروز بیعت می‌بندیم راه شما را ادامه بدهیم. یک شهید سیزده چهارده ساله نوجوان در وصیت‌نامه‌اش نوشته بود؛ یک جمله زیبا، گوش کنید، نوشته ما برای حفظ شما جان خودمان را دادیم، شما برای حفظ ما چه کار می‌خواهید بکنید

بنازم پیامت نوشتی تو با خون
پیامی که دادی به انسان فردا
چه کار می‌خواهیم بکنیم. یک پیام بزرگی هم
فداکاری آنها داشت. شما که الان آمده‌اید اینجا

قشنگی داشت. من رفتم سر مزارش، در لاله جین همدان هم دفن است. از این اسم‌های سوسولی هم ندارد؛ یک اسم زیبای روستایی، روستایی. معلوم است روستایی است. به نام عروجعلی شکری زاده. بدن خودش را برای سرنیزه‌های دشمن آماده کرد. حاضر شد تکه‌تکه بشود، یک قدم عقب نیاید.

چرایی بازدید شلمچه و تفاوت جنگ هشت ساله با سایر جنگ‌ها

راستی چرا بعد از ۳۰ سال که از جنگ گذشته - ۳۱ شهریور، جنگ شروع شده است - این‌گونه عاشقانه می‌آیند. این‌طوری روحانی می‌آید. غیرروحانی می‌آید. پسر می‌آید. دختر می‌آید. مسئول می‌آید. رئیس‌جمهورش می‌آید. مقام معظم رهبری می‌آید. مسئولین کشوری می‌آیند. مسئولین لشکری می‌آیند. همه می‌آیند می‌نشینند زانوی ادب در کلاس این شهدا و رزمندگان آزادگان و جانبازان می‌زنند. جنگ ما با جنگ‌های دنیا یک فرقی دارد و گرنه در دنیا جنگ زیاد اتفاق افتاده. من باید صحبت‌ها را برای شما طور دیگری بگویم. شما دانشجو هستید، یک مقداری هم باید به شما اطلاعات بدهیم. در دنیا جنگ زیاد اتفاق افتاده. فرق این جنگ ما شباهت‌هایش با عاشورا است. اینکه نوجوان ما، سرباز ما، حسین فهمیده ما بدن خودشان را برای تکه‌تکه شدن برای سرنیزه‌های دشمن آماده می‌کنند. اگر از آنها سؤال کنید شباهت‌ها را با کربلا بگویید، ببینید شبیه هست یا نه؟ آن کسی که بدن خودش را برای سرنیزه‌های دشمن آماده می‌کرد، اگر از او سؤال می‌کردی چرا بدنت را برای سرنیزه‌های دشمن آماده می‌کنی که این‌طور تکه‌تکه کنند، آیا جواب قشنگ‌تر، زیباتر - علمای مجلس عذرخواهی می‌کنم از شما که من دارم صحبت می‌کنم - جوابی قشنگ‌تر از این پاسخ حضرت ابا عبدالله در روز عاشورا داشتند که فرمودند: "آن‌کان دین محمد [صلوات‌حضر] لم یستقم الا بقتلی فیا سیوف خذینی" اگر دین خدا، قرآن اسلام دین جدم

اسرائیلی است و الآن هم که ناجوانمردها، حیواناتی به نام داعش و النصره و فلان [در آن نامنی ایجاد می‌کنند]. چقدر در کمال امنیت آمدید. این پیام خون شهداست دیگر؛ یعنی می‌خواهد بگوید تا نقطه صفر مرزی را ما آزاد کردیم، نگذاشتیم نه یک سانتی‌متر، نه یک متر در دست دشمن بماند؛ دشمنی که آمده بود و در تمام در و دیوارهای خرمشهر و سوسنگرد و بستان نوشته بود "جئنا لنبقی" آمدیم بمانیم. نیامدیم برگردیم، برویم. آمدیم بمانیم. عکس‌هایش هست. این دشمن را بیرون کردند. من - چون دارد ضبط می‌شود - یکی دو خاطره مستند هم برای شما می‌گویم. اینها در تاریخ می‌ماند. هم در سینه‌های شما، هم در سینه‌های دوربین‌ها. سرباز بود، بی‌سیمچی بود. عزیزان، بزرگ‌ترها و پیشکسوت‌ها هستند می‌دانند بی‌سیمچی‌ها دنبال فرمانده می‌دویدند، یک بی‌سیم پی.آر.سی ۷۷ روی کولشان بود، می‌دویدند هر جا [فرمانده] می‌خواست ارتباط برقرار کند، ارتباط را برقرار می‌کردند. از دور دید محاصره شده الآن دارد اسیر می‌شود، گفت چه کار کنم؟ دست کرد در جیبش این کاغذ رمز مکالمات را مچاله کرد گذاشت در دهانش [آن را] خورد. گفت این حداقل خدمتی است که می‌توانم بکنم و این رمز که خیلی محرمانه است، دست دشمن نیفتد. حالا اسمش را هم می‌آورم، چون برنامه دارد ضبط می‌شود. از دور دیدم آمدند اسیرش کردند. با سرنیزه از زیر گلویش شکافتند، چون از دور دیده بودند یک چیز خورد، با سرنیزه از زیر گلویش شکافتند تا برسند به معده‌اش تا پیدایش کنند. شما دانشجوید می‌دانید - من حالا می‌گویم از آنجا شکافتند، شما هم می‌شنوید - خداوند متعال اعضا و جوارح را داخل یک محفظه استخوانی قرار داده است که خوب حفظ بشود، مثل قلب، مثل ریه‌ها، مثل معده در آن پایین. یعنی باید تک‌تک این دنده‌ها را بشکنید. تازه سرنیزه برای کندن سنگر است، برای کندن زمین. برای پاره کردن است، پاره کردن گوشت نیست. تیز نیست اصلاً. بعد که پیدا نکرده بودند، با این سرنیزه بدنش را تکه‌پاره کرده بودند. اتفاقاً اسم

ریخته شدن خون در راه خدا که دیگر بالاتر از آن وجود ندارد؛ یعنی بالاتر از آن مدالی دیگر وجود ندارد و این مدال را هم خود خداوند به گردنشان انداخته است؛ مدال عند ربهم یرزقون را. از خودشان سؤال کنیم خودشان به ما جواب می دهند. آنها چراغ راه هستند. اتفاقاً پیامش هم خیلی کوتاه و کاربردی است؛ یعنی ما هم می توانیم از آن استفاده کنیم. از یکی از آنان سؤال کردند رمز موفقیت شما در زندگی چه بوده؟ گفت هر موفقیتی که در زندگی به دست آوردم از این نماز اول وقتم بود

که خواندم. عجیب به نماز اول وقت معتقد بود. هر جایی که می رفت [نماز اول وقتش را فراموش نمی کرد]. در هلیکوپتر بودیم، گفت همین جا بنشین. گفتیم اشکالی پیش آمده است؟ گفت موقع نماز اول وقت است. خلبان گفت اینجا آلوده است؛ هم زمین مین گذاری است، هم اینکه ضدانقلاب زیاد است. ده دقیقه دیگر به نزدیک ترین پایگاه می رسیم. گفت ده دقیقه فضیلت نماز اول وقت را از دست بدهم؟ عکس هایش هست. چاپ شده. بلافاصله هلیکوپتر را نگه داشت. خود ایشان ایستاد جلو

شهید صیاد شیرازی می گفت:
هر موفقیتی که در زندگی به دست آوردم از این نماز اول وقتم بود که خواندم.

و ما پشت سرش ایستادیم. نماز اول دو رکعت بود [خواندیم]. گفت سوار شویم برویم نماز دوم را پایگاه بخوانیم. من و شما ده دقیقه، چند ساعت هم بگذرد... گفت هر موفقیتی [به دست آورده از نماز اول وقت بوده است]. این پیام شهدا نه سخت است، نه کاری دارد، کاربردی هم هست. از همین امروز که رفتی، اینجا در زمین شلمچه، با قلب خودت، با دل خودت، با خودت یک تعهد بکن که نماز را از این به بعد، نماز را اول وقت بخوانم.

جز با کشته شدن من تکه تکه شدن من، پابرجا نمی ماند، ای شمشیرها فرود بیایید، ای نیزه ها، سرنیزه ها، فرود بیایید بدن مرا در بر بگیرید. این سرباز، آن حسین فهمیده، نمی دانم آن بهنام محمدی - من نوجوان ها را دارم نام می بروم، از فرماندهان رده بالا مثل شهید همت ها و باکری ها و صیاد شیرازی ها و اقارب پرست ها چیزی نمی گویم. از بسیجی ها و سربازهای خط مقدم برایتان می گویم - اینها به زبان بی زبانی [می گفتند] ای خمپاره ها، ای توپ ها، ای تیربارها، ای سرنیزه ها، بیایید بدن ما را تکه تکه کنید. تازه اینها امامشان را هم ندیدند. اینها امامشان را هم ندیدند. خیلی شباهت دارد.

شباهت جنگ ما و عاشورا و پیام های آن

من یکی دوتا شباهت ها را بگویم، ویژگی های دفاع مقدس را بگویم حالا که زحمت کشیدید تا اینجا آمدید، با دست پر برگردید. پیام اینها را بگیرید بروید. اینها همه اش پیام و سیره شهداست.

پیام اول: نماز اول وقت کلید همه موفقیت ها

یک جمله از شهید صیاد شیرازی [بگویم]؛ اسمش را برادر عزیزمان آوردند. سؤال کردند رمز موفقیت شما در زندگی چه بود؟ در زمین شلمچه نشسته اید، می خواهم به شما یک پیام بدهم. چون می دانید شهید صیاد بسیار آدم موفق بود؛ هم در زندگی نظامی و جنگی اش، هم در زندگی خانوادگی اش، هم در زندگی اجتماعی اش. همه جا موفق بود که حالا علت های موفقیتش بماند، اما از خودش سؤال کردند. خب ما چرا از خودشان سؤال نکنیم! از اینهایی که بالاترین مدال را به گردن آویختند. ما وقتی یک قهرمان ملی را می بینیم که می رود مسابقات المپیک جهانی، وقتی می آید جوان ها می ریزند ببینند چطوری می خورد، چطوری می پوشد، چطوری راه می رود، همه را تقلید می کنند؛ حالا اینها که بالاترین مدال ها را دارند. علما به ما گفته اند بالاتر خوبی و نیکویی، نیکویی دیگری است غیر از شهادت و

پیام دوم: تمسک به قرآن

کردید؟ ده سال این طوری بود. نه یک روز دو روز، یک سال و... گفت هر روز یک دانه آیه قرآن روی یک تکه کاغذ، آن هم نه کاغذ؛ کاغذ سیگار، کاغذ سیمان که پیدا می‌کردم با یک تکه دوده‌ای زغالی می‌نوشتم لوله می‌کردم در مشتم که نبینند آیه قرآن [است]. اگر در دستمان می‌دیدند تنبیه می‌کردند. شکنجه می‌شدیم. این را در طول روز که شکنجه‌ام می‌کردند، باز می‌کردم نگاه می‌کردم. قرآن در غربت، در زندان، در اسارت به من استقامت می‌داد، صبر می‌داد، مقاومت می‌داد. بعد گفت ببین، الآن هم که حدود ده پانزده سال است که آزاد شده‌ام، عادت کردم شب به شب داخل خانه یک آیه قرآن روی نوار کاغذی می‌نویسم، آن را می‌گذارم زیر شیشه میز نگاه می‌کنم. دیدم نوشته، آیه قرآن نوشته. دکتري که دارای یک چشم است، یک چشمش تخلیه شده، قرآن می‌خواند. می‌گفت همین طوری هم قرآن را زمزمه می‌کنم. من و شما چقدر با قرآن انس داریم؟ این پیام دوم رزمنده است؛ اولی نماز بود، دومی قرآن. هوالذی انزل السکینه فی قلوب المومنین - عذرخواهی می‌کنم از علما - لیزدادو ایماناً مع ایمانهم. اصلاً قرآن باعث آرامش دل می‌شود، باعث آرامش قلب می‌شود. تازه علاوه بر آن، ایمانمان را هم مدام اضافه می‌کند؛ ایمان روی ایمان. ایماناً مع ایمانهم. ما می‌خواهیم چه چیزی از رزمندگانمان بدانیم که آمدیم تا اینجا. من فکر می‌کنم تا همین اندازه کفایت می‌کند، چون دیگر موقع نماز است.

وضعیت دشمن در تهاجم به شلمچه در ابتدای جنگ

این شلمچه‌ای که آمدید، دشمن وقتی از اینجا وارد شد، با استعداد صددرصد آمد؛ چون دشمنی که می‌خواهد حمله بکند، دزدی که می‌خواهد به خانه شما بیاید، با خودش اسلحه می‌آورد، قمه می‌آورد، وسایل می‌آورد، اما کسی که در خانه‌اش نشسته، هیچ آمادگی دفاعی ندارد. ما استعدادمان ۱۱ درصد بود، بعضی جاها ۹

دومین پیام؛ از یک پزشک که در همین شلمچه اسیر شده بود، سؤال کردند... آقای دکتر عظیمی راد اول جنگ که عراقی‌ها آمدند جلو، سرهنگ پزشک بود؛ رئیس بهداری پایگاه دریایی خرمشهر. باهمین خانم معصومه آباد که کتاب من زنده‌ام را نوشته مجروح می‌آوردند. کنار آمبولانس گلوله خورد. آمبولانس چپ کرد. سه تا پزشک با خانم معصومه آباد داخل آمبولانس بودند، اسیر شدند. آقای دکتر کاکرودی، دکتر عظیمی‌نیا، دکتر جلالی. اینها بعد از ده سال آزاد شدند. پیام دوم را می‌خواهم بگویم از یک آزاده. من چند وقت پیش رفتم مطبش. تهران؛ تهرانسر است. گفتم آقای دکتر، چطوری این شکنجه‌ها را تحمل کردی. چشمش - من نمی‌دانم دانشجویان پزشکی تشریف دارند مابین شما یا نه؟ - چشمش ترکش خورده بود. بدون اینکه او را اتاق عمل ببرند، بدون اینکه پزشک متخصصی باشد، در همان اردوگاه چشمش را تخلیه کردند و بخیه زدند. سی‌ساعت روده‌اش ریخته بود بیرون، برویدند، بخیه زدند. آخر بخشی از دفاع مقدس هم برای آن طرف مرز است. نگویید که من از شلمچه چیز دیگری دارم می‌گویم. ما فکر می‌کنیم جنگ ما همه‌اش اینجا و در زمین ما بوده. آزادگان ما بخشی از این دفاع مقدس را در آن طرف انجام دادند؛ در دست دشمن. بخشی از این فداکاری برای آن طرف مرز است. شکنجه‌هایی که اینها کردند. می‌گفت هفت ماه تمام داخل یک سلول انفرادی - که نه اینکه نرده داشته باشد، ورق‌های آهنی داشته؛ مثل یک قوطی کبریت مثل یک جعبه - آفتاب عراق را می‌خوردم. گرمای ۵۰ درجه داخل سلول می‌شد ۷۰ درجه. نه می‌فهمیدم خورشید کی درمی‌آید، نه ماه کی طلوع می‌کند. نمازم را حدسی می‌خواندم. ناختم را که می‌خواستم بگیرم می‌کشیدم کف این سلول. این روش کوتاه‌کردن ناختم بود. در همان ظرفی که از زیر شکاف در به من غذا می‌دادند - بیخشید - باید اجابت مزاج می‌کردم. گفتم چطوری این شکنجه‌ها را تحمل

کار تو سربازی و جانبازی است
بی سری آن گاه سرافرازی است
وقتی می خواهید به ما حتی نگاه هم نکنید سرتان را
بالا بگیرید. عرضم تمام

ذکر خاطره‌ای به مناسبت ایام فاطمیه

عرضم تمام. ایام فاطمیه است، اجازه بدهید یک گذر خیلی کوتاهی در یکی از کوچه‌های مدینه بزنم تا ان‌شالله فیض ببریم. نزدیک غروب آفتاب هم هست. اول اجازه بدهید یک خاطره یک دقیقه‌ای بگویم. هواپیماهای دشمن آمدند پادگان دشت آزادگان را که خانه‌های سازمانی هم نزدیک آنجا بود، بزنند، دیدند همه آمده‌اند جبهه سوسنگرد، چند نفری آنجا هستند. [خلبان‌ها] سر هواپیما را کج کردند. اول، زده‌هایی داشت تیربار می‌زد، آن را زد انداخت. بعد دیگر تیرباری، زده‌هایی‌ای، چیزی نبود. یک دوری در خانه‌های سازمانی زد، دید در مدرسه بچه‌ها ریختند بیرون. بچه‌های پسر و دختر ابتدایی و راهنمایی؛ چون آنجا دبیرستان نداشت. در حیاط داشت زده‌هایی می‌زد، آژیر داشت کشیده می‌شد. آژیر خطر هواپیما داشت دیوار صوتی را می‌شکست. این سروصدا، بچه‌های کوچک را به وحشت انداخته بود. آمده بودند در حیاط این‌طرف و آن‌طرف می‌دویدند. یک موشک وسط حیاط مدرسه زد. ۴۵ بچه را تکه‌تکه کرد. آقای غفاریا از دوستان من است - از خواهرهای محترم عذرخواهی می‌کنم - خانمش روزهای آخر بارداری را داشت می‌گذراند. یک دختری داشت حدود هشت یا نه‌ساله؛ کلاس دوم یا سوم مدرسه. این خواهر محترم از خانه آمد بیرون، دوید سمت مدرسه بچه‌اش که آنجا بود. از دور که داشت می‌رفت، دید دخترش دارد می‌آید. روی زانو نشست. این داستان جنایت‌های دشمن است. روی زانو نشست. این دختر هشت نه ساله آمد در آغوشش. از آن صحنه اینها ترسیده بودند. تا [دخترش را] در آغوش گرفت، خلبان نامرد [هواپیمایی

درصد؛ یعنی ما در چزابه جلو لشکر دشمن یک تیپ بودیم. گردان ما ۶ تا تانک داشت، درحالی که باید ۵۴ تا تانک می‌داشت. ۲ تا از توپ‌هایش هم کار نمی‌کرد. دشمنی که می‌خواست حمله کند، استعدادش را به صددرصد [ارسانده بود]. با استعداد صددرصد با ۲ لشکر از این شلمچه آمد داخل کشور، ۳۵ روز اینجا متوقفش کردند. اما رزمندگان ما بلند شدند، با روحیه و ایمان در عرض ۲۴ ساعت خودشان را به اینجا رساندند که اگر یک مقدار مقاومت عراقی‌ها کمتر بود تا بصره هم می‌رفتند. و اینجا محل نبرد سنگین چند عملیات است؛ عملیات‌های زیادی. و شما که الآن در این سرزمین نشست‌اید، برای شما بگویم که گوشه گوشه اینجا هنوز استخوان‌های شهید پیدا می‌شود. در گوشه کنار اینجا هنوز شهید هست. ما هنوز ۴۰۰۰ نفر، ۴۵۰۰ نفر مفقودالجسد داریم. حضرت آیت‌الله جوادی آملی فرمودند نگویید مفقودالاثر؛ اثر اینها که تا قیامت پیدا است. بگویید مفقودالجسد، پیکرهای اینها نیامده است. گرچه مفقودالاثرها بی‌نشان روی زمین‌اند، لیک مشهور ملک محبوب آسمان‌اند. اینها را بالایی‌ها می‌شونداسند، ملائک می‌شونداسند. دیدید وقتی هم در شهرها می‌آیند - حالا شهرهای شمالی زیاد این‌طوری نیست - مثلاً در تهران می‌برند بر بالای بلندترین نقطه دفن می‌کنند. در شهرهای دیگر دیده‌اید [آنها را کجا] دفن می‌کنند؟ مثلاً در تهران بردند کلکچال، بردند کهف‌الشهدا. شهرهای دیگر هم من رفتم؛ بردند بالای تپه‌ای که مشرف به شهر است، بر بالای بلندی، آنها را دفن کردند. می‌خواهید بدانید این تعبیر لطیفش چیست؟ این شهدا می‌خواهند به من و شما بگویند زمانی که به اینجا حمله نظامی می‌شد، زمانی که اینجا جنگ بود، ما دفاع کردیم، مقاومت کردیم، کشور را حفظ کردیم، الآن هم که موقع جنگ فرهنگی است، ما را می‌برند در جایی که شما وقتی می‌خواهید به ما نگاه نکنید، سرتان را بالا بگیرید. سرپایین نباشید، سرافکنده نباشید.

زهره بود آن روز. کوتاه کنم گفت خودم دیدم که بالا رفت دستی وحشیانه، در آن کف بی‌رحم دیدم تازیانه. ببخشید سادات مجلس، سیده‌های مجلس، ببخشید، در آن کف بی‌رحم دیدم تازیانه. یا صاحب‌الزمان، دیدم یکی می‌گفت دستش را شکستند، دیدم یکی می‌گفت ... دستش را شکستند، ای کاش چشمم بسته می‌شد جای دستم. فقط همین را بگویم یک دختر چهارساله اینجا داشت نگاه می‌کرد، دید هر دستی که بالا می‌رود یک تازیانه‌ای دارد؛ همه هم در یک نقطه فرود می‌آید؛ آن‌هم بر بدن مادری. یک روزی هم بالای یک جایی بالای تل زینبیه می‌دید هر دستی که بالا می‌رود شمشیر دارد، نیزه دارد. این سلام را همه باهم بدهیم؛ السلام علی‌الحسین و علی‌بن‌الحسین و علی‌اولاد‌الحسین و علی‌اصحاب‌الحسین».

ارزیابی شکلی و محتوایی

الف) ارزیابی شکلی

کاروان‌های حاضر در منطقه جنوب، یادمان شلمچه را به‌عنوان آخرین محل زیارتی سفر راهیان نور انتخاب می‌کنند، بیشتر آنان می‌کوشند تا ماحصل کل سفر

که [نزدیک شده بود، تا آنها را دید، درست یک موشک کنار این مادر و دختر زد. من نمی‌گویم چه شد. فقط با آقای غفاریا رفتیم ۳ تا کیسه پلاستیک آوردیم؛ در اولی دختر هشت نه‌ساله را جمع کردیم ریختیم [گریه حضار]، در دومی قطعات بدن این مادر باردار را جمع کردیم ریختیم و در سومی این پدر رفت جنینی که از داخل شکم مادر افتاده بود بیرون، سرش قطع شده بود و داشت دست‌وپا می‌زد - اتفاقاً دختر هم بود - [را جمع کرد]. گردیده بود قنغذ دست با مغیره. [گریه حضار] کاش محسن را نمی‌کشتند و ما دست گلی از آن گل رعنا پرپر داشتیم. ایام فاطمیه است. ما که اصلاً نبودیم، کوچه را ندیدیم، در را ندیدیم. گفت ای کاش درهای مدینه اصلاً می‌خنداشت! ما که نبودیم، ندیده‌ایم. تا این‌طوری گفته می‌شود، اشکمان سرازیر می‌شود. اجازه می‌خواهم از زبان آن کسی که آنجا ایستاده بود، فقط یک دوبیتی بگویم ان‌شالله فیض ببروید. گفت مردم از خانه تا مسجد چه غوغا بود آن روز. از زبان علی بگویم دیگر؛ همانی که بوده و دیده از خانه تا مسجد لا اله الاالله... از خانه تا مسجد چه غوغا بود آن روز، دامان در دست زهره بود، دامان در دست



روایت امیر دربندی در یادمان شلمچه - اسفند ۱۳۹۳

را در این یادمان جمع‌بندی کنند. یادمان شلمچه از جمله یادمان‌هایی است که راویان ارتش نیز در آن به روایتگری می‌پردازند.

امیر دربندی یکی از راویان معروف ارتش است. وی که از اعضای هیئت معارف ارتش جمهوری اسلامی ایران می‌باشد، در جلسات راویان و شورای پژوهشی راویان ستاد راهیان نور نیز به‌عنوان نماینده ارتش حضوری فعال دارد و از راویان سرشناس ارتش در منطقه خوزستان به شمار می‌رود.

روایتگری در ساعت ۱۷:۲۶ مورخ ۱۳۹۳/۱۲/۲۴ و در هوای ملایم غروب به‌مدت ۳۴ دقیقه انجام شده است. مکان روایتگری در منتهی‌الیه ضلع شمالی یادمان و در قسمت سکوی اول روایتگری یادمان است. اگر نمای کلی یادمان شلمچه را به‌صورت یک دوزنقه در نظر بگیریم، محل روایتگری امیر دربندی درست در قسمت بالای مسجد شلمچه و در وسط یادمان قرار دارد.

امیر دربندی ظاهری آراسته دارد و ذکر فراوان خاطرات و پیوند آنها با ارزش‌های دینی از جمله مشخصه‌های اصلی روایتگری وی است.

ب) ارزیابی محتوایی

در روایت امیر دربندی، روح حماسی بر جنبه‌های عملیاتی آن غلبه دارد. وی روایت خود را در شش بخش عرضه کرده است: بخش اول، درمورد ارزش و منزلت زمین شلمچه است؛ بخش دوم، درباره موقعیت جغرافیایی شلمچه؛ بخش سوم، درخصوص چرایی بازدید شلمچه و تفاوت جنگ هشت‌ساله با سایر جنگ‌ها؛ بخش چهارم درباره شباهت جنگ ما با نبرد امام حسین^(ع) در روز عاشورا و پیام‌های آن؛ و درنهایت، وضعیت دشمن در تهاجم به شلمچه در ابتدای جنگ، به‌صورت اجمالی بیان شده است. در متن پیش را ذیل تیتتر مباحث عملیاتی و تیتتر مباحث حماسی، روایت مزبور ارزیابی شده است.

مباحث نظامی - عملیاتی

در بخش‌های نظامی - عملیاتی این روایت که ذیل تیتترهای "موقعیت جغرافیایی شلمچه" و "وضعیت دشمن در تهاجم به شلمچه در ابتدای جنگ" آمده است، راوی نتوانسته جغرافیای منطقه عملیاتی شلمچه را به‌خوبی برای مخاطبان تشریح کند و فقط به بیان این نکته که این منطقه مرزی است و مرز عراق در برابر شما قرار دارد، اکتفا کرده است. به همین دلیل، مخاطب این روایت به‌درستی متوجه نمی‌شود که شلمچه در چه

قسمتی از شهرستان خرمشهر و استان خوزستان قرار دارد. علاوه‌براین، مخاطب نمی‌تواند جایگاه کلیدی منطقه شلمچه را در مسیر ارتباطی خرمشهر و بصره درک کند و این مهم را دریابد که شلمچه به‌عنوان دروازه ورود، نقش بسزایی در تصرف و تأمین اهداف هریک از طرفین درگیری جهت دستیابی به خرمشهر و بصره داشته است. همان‌طور که می‌دانیم، تشریح جغرافیای یک یادمان باید متناسب با عملیات انجام‌شده در آن منطقه باشد؛ لذا راوی می‌بایست

موقعیت جغرافیایی یادمان شلمچه را متناسب با زمین عملیات‌های کربلای ۴ و به‌خصوص عملیات کربلای ۵ برای مخاطبان تشریح می‌کرد. با عنایت به ملاحظه فوق، از آنجا که عملیات‌های کربلای ۴ و ۵ به نبرد موانع در جنگ ایران و عراق شهرت یافته‌اند، راوی در تشریح جغرافیای شلمچه می‌بایست به کمیت و کیفیت مواضع مستحکم و موانع متعدد دشمن اشاره می‌کرد تا از یک‌سوزاثران با اقدامات گسترده دشمن در تسلیح زمین شلمچه و پیش‌بینی

راوی نتوانسته جغرافیای منطقه عملیاتی شلمچه را به‌خوبی برای مخاطبان تشریح کند و فقط به بیان این نکته که این منطقه مرزی است و مرز عراق در برابر شما قرار دارد، اکتفا کرده است.

را قبل و بعد از عملیات‌های کربلای ۴ و ۵ به‌درستی برای مخاطب تبیین کند. همچنین در روایت یادمان شلمچه، صحبتی از مهم‌ترین عملیات‌های این منطقه؛ یعنی کربلای ۴ و ۵ به میان نیامده است.

مباحث حماسی - معرفتی

در این روایت، راوی برای به‌تصویرکشیدن مظلومیت شهدای دوران دفاع مقدس و تبیین مقاومت عاشورایی رزمندگان در طول هشت سال جنگ تحمیلی، خاطراتی ذکر کرده، اما این خاطرات، اولاً غیرمرتبط با یادمان شلمچه است؛ ثانیاً، برخی خاطرات، ارزش اخلاقی عملی قابل‌توجهی برای زوار ندارد؛ ثالثاً در بیشتر خاطرات حال زائران و فضای روایتگری در نظر گرفته نشده است. راوی در بیان خاطرات، با ذکر نمانه‌هایی از قساوت‌قلب نیروهای ارتش بعث عراق در تکه‌تکه کردن ابدان شهدا یا مردم عادی، که به‌طور صریح بیان شده است، سعی دارد مفهوم مظلومیت را به زوار منتقل کند، در صورتی که این شیوه روایت مفهوم مظلومیت را منتقل نمی‌کند و فقط این تصور را به وجود می‌آورد که راوی با بیان جزئیات چگونگی شهادت افراد قصد ایجاد فضای احساسی برای گریه کردن مخاطبان را دارد.

نکته دیگری که در برخی روایت‌های راهیان نور، به‌خصوص این روایت دیده می‌شود، این است که هدف، گریه کردن مخاطب است، درحالی که روایتی ارزشمند است که اولاً، بتواند شنونده را به فکر فرو ببرد تا با مقایسه رفتار خود و شهدا در روش و منش زندگی خود اصلاحات یا تغییراتی ایجاد کند؛ ثانیاً، معرفتی جدید به مخاطب دهد که برای عظمت کار شهدا بگرید نه شهادت دردناک آنان.

شایان ذکر است که در چند بخش، راوی کوشیده است با ذکر خاطراتی از فرماندهان و رزمندگان دوران دفاع مقدس، پیام‌های دینی و اخلاقی را به مخاطبان منتقل کند که این موضوع از محاسن این روایت می‌باشد.

تمهیدات لازم برای مقابله با عملیات‌های ایران آگاه می‌شدند و از سوی دیگر، اهمیت و عظمت تلاش طاقت‌فرسای نیروهای خودی جهت اجرای عملیات‌های مهم و گسترده به‌منظور تعیین سرنوشت جنگ را درک می‌کردند و از دشواری‌های کار و تدابیر فرماندهان و رزمندگان خودی مطلع می‌شدند.

علاوه‌بر جغرافیای شلمچه، اطلاعات کاملی درمورد تاریخ و سابقه عملیاتی منطقه شلمچه نیز بیان نشده است. راوی در بخشی از توضیحات خود فقط به ذکر خاطره‌ای از ابتدای جنگ اکتفا کرده است، درحالی‌که زمین شلمچه یکی از مناطقی است که بیشترین عملیات‌ها در آن انجام شده است و راوی می‌بایست در یک بررسی اجمالی، به تجاوز ارتش عراق از مسیر شلمچه، اجرای مرحله چهارم عملیات بیت‌المقدس در زمین شلمچه، اجرای عملیات رمضان در بخشی از این منطقه، طراحی و اجرای عملیات‌های فریب‌ام‌الرصاص و شلمچه هم‌زمان با اجرای عملیات والفجر ۸، اجرای عملیات‌های کربلای ۴ و ۵ و همچنین عملیات بیت‌المقدس ۷ در این منطقه اشاره می‌کرد.

برای روایت منطقه شلمچه، راوی بایستی روی عملیات‌های کربلای ۴ و ۵ تمرکز کرده، ابتدا فضای سیاسی - نظامی جمهوری اسلامی ایران پس از عملیات والفجر ۸ تا عملیات‌های کربلای ۴ و ۵ را تبیین می‌کرد. علاوه‌براین، فشار واردشده بر مسئولان سیاسی کشور برای تعیین سرنوشت جنگ، اقدامات گسترده فرماندهان سپاه برای طرح‌ریزی و اجرای عملیات تعیین‌کننده و تلاش آنان برای خروج از بن‌بست در عملیات کربلای ۴ و طراحی و اجرای عملیات کربلای ۵ از موضوعات مهم دیگری است که در روایت این منطقه می‌بایست به آنها پرداخته می‌شد.

در جمع‌بندی مباحث عملیاتی، یکی از نقاط ضعف جدی روایت حاضر این است که راوی در روایت خود نتوانسته است فضای سیاسی - نظامی یادمان شلمچه